

Legal Terminology in Persian (Farsi)

ترجمه لغات حقوقی انگلیسی به زبان فارسی

Translator: Shahnaz Shahtoosiⁱ

Editor: Houri Abrishamkar Esfahaniⁱⁱ

A

Access: (اَکسِس)

دسترسی :

حق پدر یا مادری که سرپرستی کودک را به عهده ندارد برای ملاقات کردن یا وقت گذراندن با فرزند یا فرزندان، و حق دریافت اطلاعات درباره سلامتی، تندرستی و وضعیت تحصیلی آنها.

Accused: (اَکِیوژْد)

متهم :

شخصی که متهم به انجام جرمی شده است و یا پرونده او در حال بررسی می‌باشد.

Acquittal: (اَکُوئیتال)

برائت :

حکم دادگاه که مبنی بر تبرئه یک شخص باشد.

Act: (اَکْت)

ماده قانونی :

لایحه ای که جریان قانونی را طی کرده و قانون شده است.

Action: (اَکْشِن)

اقامهء دعوا / جریان حقوقی :

شکایت رسمی که یک طرف بر علیه طرف دیگری انجام داده است.

Actus Reus: (اَکْتوس رِئوس)

عنصر مادی :

به معنای انجام عمل مجرمانه در عالم واقعیت است. جنایاتی که افراد در ذهن خود مرتکب می‌شوند هیچگاه جرم تلقی نمی‌شود. به همین دلیل صرف قصد و تصمیم برای وقوع یک جرم کافی نیست.

Adjournment: (اَدْجُرْ نَمِنت)

تعویق / تعطیل کردن جلسه / احاله بوقت دیگر :

تعطیل موقتی یک جریان حقوقی و یا به تعویق انداختن آن.

Adoption: (اِداپْشِن)

به فرزندى قبول كردن :

جریان حقوقى كه بر اساس آن تعهدات و حقوق قانونى والدین واقعى (خونى) بر كودك سلب شده و تعهدات و حقوق جدیدى برای والدین جدید در قبال كودك وضع مى‌شود.

Affidavit: (أفیدویت)

سوگند نامه / شهادت نامه :

شهادت یا سوگند (قسم) كتبی و رسمى كه به اراده فردى شخص انجام مى‌شود، تحت نظر شخص دیگری كه طبق قانون اجازه انجام مراسم سوگند را دارد.

Affidavit of Service: (أفیدویت آف سرویس)

استشهادنامه :

برگه استشهادنامه (قسم نامه) - مدركى مهم و قانونى مى‌باشد كه از طرف ارگان قانونى بعد از انجام شهادت كتبی و رسمى به شخص داده مى‌شود.

Affirmation: (أفیرمیشن)

سوگند :

سوگند رسمى برای گفتن حقیقت.

Alternative Dispute Resolution (ADR): (ألتیرناتیو دیسپیوٹ رزلوشن)

حل اختلاف جایگزین :

به معنی هر نوع روش حل و فصل اختلافات در خارج از دادگاه مى‌باشد. حل اختلاف جایگزین شامل مذاکره، مصالحه، وساطت، و داوری (حكیمیت) مى‌باشد.

Arbitration : (آربریتریشن)

داوری / حکمیت :

جریانی كه در طی آن اختلافات توسط يك نفر سوم بیطرف حل و فصل مى‌شود و دو طرف با تصمیم او موافقت نموده، كه در این صورت نهائى و الزام آور مى‌باشد.

Collaborative Family Law - (كَلَبْرْتیو فَمیلی لا)

حل و فصل اختلافات خانوادگی خارج از دادگاه :

زمانى كه طرفین اختلاف و وكلايشان موافقت نموده كه اختلافات خانوادگی را بدون رفتن كه دادگاه حل و فصل نمایند.

Mediation : (میدییشن)

وساطت :

يكی از روشهای حل و فصل اختلافات خانوادگی خارج از دادگاه مى‌باشد كه در طی آن طرفین يك اختلاف حقوقى با نفر سوم بیطرفى به منظور حل اختلاف ملاقات مى‌نمایند. این شخص واسطه نامیده مى‌شود.

Amicus Curiae : (آمیکوس کوریائی)

دوست دادگاه / داوطلب کمک به دادگاه / مشاور دادگاه :

کلمه ای لاتین به معنای تحت‌اللفظی "دوست دادگاه" می‌باشد. مشاور دادگاه شخصی می‌باشد که برای کمک به دادگاه (و معمولاً به درخواست دادگاه) مسائل حقوقی را در دادگاه ارائه می‌کند.

Annulment : (أَنالْمِنْتْ)

ابطال :

رای قانونی دادگاه بر غیرقانونی بودن مراسم ازدواج. این رای به این معنی می‌باشد که ازدواج قانونی هرگز انجام نشده است.

Answer : (أَنسِرْ)

پاسخ / دفاع :

جواب یک طرف به اظهارات یا ادعاهای طرف دیگر در جریان دادگاه.

Appeal: (أَپِلْ)

استیناف / درخواست تجدیدنظر :

درخواست از یک دادگاه بالاتر برای بررسی و تجدیدنظر در حکم یک دادگاه پایین‌تر. در این صورت باید دلیل قانونی برای استیناف وجود داشته باشد.

Appellant : (أَپِلِنْتْ)

استیناف‌دهنده / پژوهشخواه :

شخصی یا طرفی که درخواست تجدیدنظر می‌کند.

Applicant : (أَپَلِکِنْتْ)

مقتضی :

شخصی که پرونده‌ای را شروع می‌کند یا درخواستی رسمی می‌کند.

Apprehend : (أَپْرِهِنْدْ)

توقیف کردن / تحت حفاظت گرفتن :

الف) توقیف قانونی با حکم قانونی.

ب) مربوط به کودکانی می‌شود که به دلایل امنیتی توسط پلیس یا مددکاران اجتماعی از والدین خود یا شخص دیگری گرفته می‌شوند و تحت حفاظت قرار می‌گیرند.

Arraignment : (أَرِنْمِنْتْ)

تفهیم اتهام :

جریان حقوقی که در آن فرد متهم مشخص شده، شکایتی که بر علیه او انجام شده مشخص شده، و از او درخواست می‌شود که از خود دفاع کند.

Arrears : (أَرِیَزْ)

دیون معوقه :

مبلغی که پرداخت نشده یا در زمان پرداخت فقط بخشی از آن پرداخت شده است.

Arrest : (أَرِسْتْ)

بازداشت کردن :

بازداشت کردن شخصی با حکم قانونی به دلیل اتهام به انجام جرم.

Assessment : (أَسْمِنْت)

ارزیابی / تخمین زدن / برآورد :

الف) تخمین ارزش مالی یک شیء.
ب) در حقوق قضایی: تشخیص اینکه آیا شخصی در زمان انجام جرم از اختلالات روانی رنج می‌برده است یا خیر.
ج) در قانون مدنی: تشخیص اینکه آیا شخص صلاحیت روانی مناسب برای اداره اموال و دارائی خود را دارد یا خیر؛ اینکه آیا صلاحیت روانی تصمیم‌گیری در مورد خود و اموالش یا گرفتن وکیل و دستور دادن به او را دارا می‌باشد یا خیر.
د) در قانون خانواده: تشخیص توانایی یا صلاحیت والدین برای نگهداری از کودکانشان.

Attorney : (أَتْرُنِي)

وکیل :

شخصی که قانوناً دفاع از دعاوی حقوقی یا جزائی را از طرف یکی از طرفین دعوا در دادگاه به عهده می‌گیرد.

B

Bail : (بَيْئَل)

وثیقه / به قید کفالت آزادکردن :

آزادکردن شخصی به قید کفالت با این شرط که شخص در زمان مشخص در دادگاه حاضر شود. کلمه به معنای وجهی که برای وثیقه پرداخت می‌شود نیز می‌باشد.

Balance of Probabilities : (بَلِنْسْ آف پِرابِیْلِیتِز)

توازن احتمالات :

در دادگاه مدنی مدارکی برای اثبات ادعای طرفین مورد نیاز می‌باشد. این اصطلاح زمانی به کار می‌رود که مدارک و شواهد ثابت کند که احتمال انجام عمل از احتمال انجام ندادن آن بیشتر بوده است.

Bankrupt : (بَنْكْرَاط)

ورشکست شدن :

شخص یا ارگانی که قانوناً اعتراف کند که توان پرداخت بدهی‌های خود را ندارد.

Bankruptcy : (بَنْكْرَاطِی)

ورشکستگی :

جریان حقوقی برای یک شخص یا ارگان که قادر به پرداخت قروض خود نمی‌باشد.

Bar : (بَار)

نرده حائل:

الف) تقسیم فیزیکی دادگاه به حریم خصوصی و عمومی.
ب) شغل قضائی

Barrister : (بَرِستِر)**وکیل دعاوی / وکیل / وکیل دادگستری :**

وکیل دعاوی در مسائل دادگاه و روند حقوقی دادگاه تخصص دارد. مشاور حقوقی می‌تواند به موکلین مشاوره داده و مدارک قانونی را در دفتر خود آماده کند. در کانادا، وکلا معمولاً هم متخصص در امور دادگاه می‌باشند و هم مشاوره حقوقی می‌دهند و تفاوتی در نقش حقوقی و مشاوره برای آنها وجود ندارد.

Bench : (بَنچ)**محکمه / دادگاه / مسند قضاوت :**

الف) دادگاه حقوقی که متشکل از یک یا چند قاضی می‌باشد.
ب) محل نشستن قاضی در دادگاه.

Beneficiary : (بِنفِیشری)**ذینفع :**

ذینفع کسی است که با ترتیب قبلی یا دلایل قانونی مثل قرض، وصیتنامه یا بیمه، پول یا مزایا دریافت می‌کند.

Best Interest of the Child : (بِستُ اینتِرسْتُ آف دِ چایِلد)**صلاح کودک :**

ارزیابی قانونی قاضی از همه شرایط کودک در یک اختلاف خانوادگی که بر اساس آن قاضی تصمیم می‌گیرد که چه چیز به بهترین شکل امنیت فیزیکی، روحی و روانی، تندرستی و رشد کودک را تضمین می‌کند.

Beyond a Reasonable Doubt : (بی‌یاندُ اِ ریزنِبلِ دابْتُت)**بدون هیچ گونه شک و تردید :**

مدارک مشخصی که برای قانع کردن شخص متهم مورد نیاز می‌باشد. دادگاه باید نشان دهد که شواهد آنقدر کامل و قانع‌کننده می‌باشد که قاضی/هیئت ژوری هیچ‌گونه شک و تردیدی در گناهکاری متهم ندارند.

Bill : (بیل)**لایحه قانونی :**

قانونی که برای تصویب قانون‌گذاران کانادایی پیشنهاد می‌شود. لایحه قانونی فدرال باید تمام مراحل مربوطه را (شامل بررسی اول، بررسی دوم، بررسی سوم و مرحله شورا) در مجلس عوام و مجلس سنا بگذراند تا موافقت سلطنتی را دریافت کرده و قانون پارلمانی بشود.

Binding : (بایندینگ)**الزام آور:**

تعهدی که الزام قانونی یا حقوقی داشته باشد.

Bond : (بانڈ)**ضمانت / قرارداد الزام آور:**

قول یا تعهد قانونی در پیشگاه دادگاه

Breach : (بریج)

نقض:

شکستن قانون، تعهد یا قول در قبال شخص یا اجتماع

Burden of Proof : (بِزْدَنْ آف پروف)

بار اثبات دعوی :

وظیفه مدعی علیه برای اثبات یا رد موضوع مورد بحث. بار اثبات دعوی در یک دادگاه حقوقی معمولاً وظیفه خوانده و در یک دادگاه جنائی وظیفه دادستان می‌باشد.

Balance of Probabilities : (بَلِیْنَسْ آف پَرَابِیْلِیْتِیْزْ)

توازن احتمالات :

بار اثبات دعوی در دادگاه مدنی؛ زمانی که مدارک و شواهد نشان دهنده این باشد که دعوی یک طرف از طرف دیگر محتمل‌تر است.

C

Case : (کیس)

دعوی / پرونده :

اختلاف بین دو طرف که باید در دادگاه یا بوسیله یک جریان حقوقی مشابه حل و فصل شود. اختلافات ممکن است مدنی یا جنائی باشند.

Case Conference : (کیس کانفییرنس)

دیدار حقوقی :

دیدار بین دو طرف، وکلا (در صورت داشتن وکیل) و قاضی برای صحبت کردن در مورد نحوه رسیدگی به پرونده یا توافق برای مراحل دادگاه.

Case Event List : (کیس ایونت لیست)

لیست دعاوی دادگاه :

لیست یا برنامه دعاوی قانونی که باید در یک روز مشخص شنیده شود. این لیست به دفتر ثبت دعاوی حقوقی (docket) نیز معروف می‌باشد.

Case law : (کیس لا)

قانون موضوعه :

حکمی که قاضی دادگاه یا مراجع قانونی مشابه درباره یک مورد خاص صادر می‌کنند.

Case Management : (کیس منجیمینت)

مدیریت دعوی :

نرم افزار دادگاهی که به قاضی این امکان را می‌دهد که پیشرفت یک دعوی حقوقی را در سیستم بررسی و مدیریت کند.

Cause of Action : (کاز آف اکشن)

حق طرح دعوی / سبب دعوی :

ادله‌ای که حق شکایت یک طرف برای دریافت پول، مایملک، یا یک حق از طرف دیگر را توجیه می‌کند.

Caveat : (کویینت)

اخطاریه / اخطار رسمی :

کلمه‌ی لاتین به معنی "اجازه بده بدانند" می‌باشد. در حقوق به معنی اخطار رسمی به وسیله سند رسمی می‌باشد.

Certificate : (سرتیفیکیت)

گواهی :

سند کتبی که تائیدیه رسمی بر انجام یا عدم انجام ملزومات یا شرایط مورد نیاز می‌باشد.

Certify (a copy) : (سرتیفای کاپی)

کپی برابر با اصل کردن سند :

کپی سندی که توسط دفتر اسناد رسمی مهر و امضا شده و پیوست می‌شود. این سند مبنی بر کپی صحیح و کامل مدرک اصلی می‌باشد.

Charter : (چارتز)

منشور:

الف) منشور حقوق بشر و آزادی در کانادا که برخی حقوق و آزادی‌های اولیه ساکنان کشور کانادا، مثل آزادی بیان، آزادی مذهب، حق آزادی فردی و شخصی را تضمین می‌کند.

ب) مدرک رسمی که بر اساس آن یک فرمانروا یا یک دولت حقوق، قدرت یا منافی را به یک فرد یا افراد یا شرکتی می‌دهد.

Child : (چایلند)

کودک :

در کانادا، کودک یا صغیر شخص نابالغی می‌باشد که به سن قانونی نرسیده باشد. سن کودکی در کانادا بطور جداگانه در هر استان تعیین می‌شود. در اکثر استانها سن قانونی ۱۸ سال می‌باشد. بر اساس کنوانسیون حقوق کودکان سازمان ملل متحد، کودک هر شخص زیر ۱۸ سال می‌باشد، مگر اینکه "تحت قانونی که به کودک قابل اطلاق می‌باشد، کودک زودتر به سن قانونی رسیده باشد."

Child Abduction : (چایلند اَبداکشن)

کودک ربائی:

گرفتن غیرقانونی کودک از سرپرستی والدین یا سرپرستان قانونی او. این عمل یک جرم کیفری می‌باشد.

Child Abuse : (چایلند اَبیوس)

سوء استفاده از کودک:

سوء استفاده از کودک به معنی جرمی می‌باشد که شامل بدرفتاری فیزیکی، روحی-روانی یا جنسی با کودک باشد و یا نادیده گرفتن چنین شرایطی.

Child in Need of Protection : (چایلند این نیڈ آف پرتیکشن)

کودک نیازمند به حمایت :

اقداماتی که برای حفاظت از کودکان در برابر آزار و اذیت، تشویق اهمیت خانواده، و اطمینان از مصلحت کودکان انجام می‌شود.

Child Support : (چایلند ساپزرت)

مستمری کودک :

مبلغی که پدر یا مادری که سرپرستی کودک را به عهده ندارد، پرداخت می‌کند تا به مخارج بزرگ کردن کودک کمک کند.

دستورالعمل‌های مستمری کودک : (چایلند ساپرت گایدلاینز) Child

Support Guidelines :

قوانین مشخصی که دادگاه‌ها برای تعیین مبلغ مستمری کودک استفاده می‌کنند. همچنین جدول‌هایی که مبلغ مستمری که یکی از والدین باید پرداخت کند را لیست می‌نماید. این مبلغ بر اساس میزان درآمد والدین و تعداد کودکان تحت سرپرستی آنها می‌باشد و هر استان فهرست جداگانه دارد.

Child Welfare : (چایلند ولفیر) :

رفاه کودک :

در کانادا به سیستمی از مراکز کمک به کودکان اشاره می‌کند که توسط دولت‌های استانی یا منطقه‌ای پایه‌گذاری می‌شوند؛ گاهی با مشارکت ارگان‌های خصوصی برای ارائه خدماتی که مکمل یا جایگزین نگهداری و نظارت والدین می‌باشد.

Civil Law : (سیویل لا) :

حقوق مدنی :

الف) کلیه قوانینی که مستقیماً از قوانین رومی نشأت گرفته و تکامل یافته است؛ حقوق خصوصی را تعیین نموده و قوانین حل اختلافات در زمینه‌های قرارداد، مایملک و خانواده را مشخص می‌نماید.

Claims : (کلیمنز) :

ادعا / دعوی :

حقوقی که باعث به وجود آمدن یک حق قانونی لازم‌الاجرا یا اقدام قضایی می‌شوند. مطالبه خسارت.

Statement of Claim : (استیتمنت آف کلیمنز) :

دادخواست :

درخواستی از دادگاه قضایی دربرگیرنده دلایل اینکه چرا شخصی اقدامی قضایی بر علیه شخصی دیگر انجام داده و چه چیز از طرف دوم درخواست می‌کند.

Cohabitation : (کوهبی‌تیشین) :

هم‌خانه بودن / باهم زندگی کردن :

وقتی افرادی (چه ازدواج کرده و چه ازدواج نکرده) به عنوان زوج باهم زندگی می‌کنند. این عمل را باهم زندگی‌کردن یا هم‌خانه بودن می‌نامند.

Cohabitation agreement : (کوهبی‌تیشین آگریمننت) :

قرارداد هم‌خانه بودن / قرارداد باهم زندگی کردن :

نوعی قرارداد قانونی بین زوجی می‌باشد که باهم زندگی می‌کنند (چه همجنس‌گرا چه غیرهمجنس‌گرا). چنین زوجی معمولاً یک زوج متاهل در نظر گرفته می‌شوند، مثل زمانی که برای وام مسکن اقدام می‌کنند یا زمانی که باید هزینه زندگی کودک را بدهند.

Collaborative family law : (كُلْبَرْتِيُو فَمِيلِي لَا)

قانون خانواده مشترک :

جریانی قانونی که زوجی که تصمیم گرفته‌اند از هم جدا شوند یا طلاق بگیرند را قادر می‌کند که از طریق وکلایشان یا ارگانهای دیگر به توافقی برسند که به بهترین شکل نیازهای خاص طرفین و کودکانشان را بدون رفتن به دادگاه پاسخ دهد.

Commission : (کامیشن)

کمیسیون / ماموریت:

الف) مبلغی که به صورت درصدی از فروش کارمند یا نماینده به او تعلق می‌گیرد.
ب) توافقی که تحت آن شخصی از جانب شخص دیگری تجارتي را انجام می‌دهد.
ج) حکم حکومتی یا قضایی که تحت آن شخصی قدرت اعمال اعمال قانونی را پیدا می‌کند.
د) آماده سازی یا انجام یک جرم.

Common Law : (کامین لا)

حقوق عرفی / قوانین مبتنی بر عرف :

قانونی می‌باشد که از طریق قاضی در دادگاه یا مراجع قضایی مشابه به وجود می‌آید و در مورد موارد خاص تصمیم‌گیری می‌کند.

Competence : (کامپتیئنس)

صلاحیت :

صلاحیت روانی شخصی برای شرکت در جریان‌ها یا مذاکرات حقوقی. شرایط روحی شخص مسئول تصمیمات و اعمال او می‌باشد.

Complainant : (کامپلیننت)

شاکی / دادخواه / خواهان :

شخصی که مشکل یا شکایتی قانونی بر علیه شخص دیگری ارائه می‌کند. قربانی یک جرم ممکن است یک دادخواه یا مدعی بر علیه متخلف باشد.

Conference : (کانفییرنس)

دیدار / ملاقات :

دیداری بین طرفین یک پرونده یا وکلایشان به منظور رسیدن به توافق درباره یک موضوع.

Case conference : (کیس کانفییرنس)

دیدار قضائی / ملاقات قضائی :

دیدار قضایی دیداری است که بین قاضی، طرفین و وکلایشان انجام می‌شود برای بررسی مواردی که طرفین می‌توانند در مورد آنها توافق کنند و تعیین مورد اختلاف. آنها روشهای حل موارد اختلاف را نیز بررسی می‌کنند.

Pre-trial conference : (پیری تیراییل کانفییرنس)

ملاقات پیش از دادگاه :

دیداری غیر رسمی قبل از دادگاه بین قاضی و وکلای دو طرف که در آن در مورد موارد مهم پرونده صحبت می‌کنند. ممکن است تصمیم بگیرند که قضیه

را کمی ساده‌تر کنند و بررسی کنند که آیا ممکن است بدون رفتن به دادگاه مشکل را حل کنند یا خیر و اگر قرار بر دادگاه است چند جلسه دادگاه مورد نیاز خواهد بود.

Confession : (کانفِشِن)

اقرارنامه :

بیانیه ای که بر اساس آن یک نفر به گناه خود در انجام یک جرم اعتراف می‌کند.

Consecutive Sentence : (کانزکِتیو سِنْتِنَس)

محکومیت پی در پی :

زمانی که شخصی محکوم به انجام بیش از یک جرم شده است و بیشتر از یک محکومیت دارد. این شخص ممکن است مجبور باشد محکومیت‌ها را یکی بعد از دیگری به پایان برساند. نتیجه مدت طولانی‌تر زندان می‌باشد.

Concurrent Sentence : (کانکُارِنْت سِنْتِنَس)

محکومیت همزمان :

زمانی که شخصی محکوم به انجام بیش از یک جرم شده است و بیشتر از یک محکومیت دارد. این شخص ممکن است مجبور باشد همه محکومیت‌ها را همزمان به پایان برساند. نتیجه مدت کوتاه‌تر زندان می‌باشد.

Consent : (کانسِنْت)

رضایت :

موافقت یا اجازه برای انجام کاری.

Consent order : (کانسِنْت اُزْدِر)

حکم رضایت :

حکم رسمی که نشان‌دهنده توافق بین طرفین یک اختلاف می‌باشد. این حکم همان تأثیر حکم دادگاه را دارد و اگر طرفین به آن پایبند نباشند، دادگاه می‌تواند آنها را ملزم به انجام آن نماید.

Contempt of Court : (کانتِمِپْت آف کُزْت)

اهانت به دادگاه / اخلاف در نظم دادگاه :

نافرمانی یا بی‌احترامی به دادگاه یا ماموران دادگاه که جرم می‌باشد محسوب می‌شود.

Contest : (کانتِست)

اعتراض کردن / ایراد گرفتن / دفاع کردن :

مخالفت کردن یا دفاع کردن از یک ادعای مخالف یا حکم دادگاه.

Contract : (کانتِرِکْت)

قرارداد :

توافقی که برای طرفین الزام قانونی داشته باشد. شرایط پایه یک قرارداد توافق دوطرفه، ملاحظات، صلاحیت دو طرف و قانونی بودن قرارداد می‌باشد.

Controlled Act and Substances (کُنْتِرُولد اکت اِنْد سابستنس اکت)

Act :

قانون مواد ممنوعه :

قانون فدرال کانادا برای کنترل اجناس و مواد مخدر مثل کوکائین و ماریجوانا.

Conviction : (کانوئیکشن)

محکومیت :

الف) حکم دادگاه مبنی بر گناهکاری یک نفر.
ب) جریان دادگاه که طی آن یک قاضی یا هیئت منصفه شخصی را مجرم شناسایی می‌کنند.

Corollary Relief : (کزلری ریلیف)

دادگاه سرپرستی و نفقه :

دادگاهی که در آن هر دو طرف یا یکی از زوجین درخواست کمک‌هزینه کودک، کمک‌هزینه همسر یا درخواست سرپرستی کودک را داشته باشد.

Costs : (کاستز)

هزینه‌های دادرسی :

پولی که به دستور دادگاه از یک طرف به طرف دیگر، به دلیل دفاع در دادگاه قضایی، پرداخت می‌شود. همچنین ممکن است این پول به دلیل عدم رعایت دستورات دادگاه به دادگاه پرداخت می‌شود.

Counsel : (کونسل)

مشاور :

وکیل یا مشاوره‌ای که به خواهان یا خواننده توصیه حقوقی می‌دهد یا نماینده او در دادگاه می‌شود.

Count : (کونت)

شمار :

در یک دادگاه جنائی، هر شمار به معنی یک جرم می‌باشد.

Court : (کرت)

دادگاه :

دادگاه نهادی می‌باشد که قانوناً حق بررسی و قضاوت اختلافات حقوقی بین طرفین را دارد و عدالت را در موارد مدنی، کیفری، و اداری مطابق با قانون کشور اجرا می‌کند.

Supreme Court of Canada : (سوپریم کورت آف کانادا)

دادگاه عالی کانادا :

در سیستم قضایی کانادا، این دادگاه عالیترین دادگاه کانادا می‌باشد و آخرین دادگاه برای بررسی اعتراض به احکام نیز می‌باشد.

Court of Appeal : (کورت آف آپیل)

دادگاه استیناف :

این بالاترین دادگاهی است که در هر استان وجود دارد. این دادگاه اعتراضات به رای دادگاه عالی قضائی در هر استان را بررسی می‌کند.

Superior Court of Justice : (سوپریور کورت آف جاستیس)

دادگاه عالی قضائی :

هر استان دادگاه‌های عالی قضائی دارد که با اسامی متفاوت شناخته می‌شوند، شامل دادگاه عالی قضائی، دادگاه عالی، و دادگاه قاضی‌القضات. دادگاه‌های عالی دارای "سیستم قضایی کامل" هستند، بدین معنی که می‌توانند همه موارد قضایی را بررسی کنند بجز مواردی که مشخصاً به دادگاه درجه بالاتر یا پایین‌تری مربوط هستند. دادگاه‌های عالی مهم‌ترین موارد مدنی یا کیفری مثل طلاق یا اختلافات مالی بسیار بالا را بررسی می‌کنند. در آلبرتا هر موردی که در آن مبلغ ادعا از ۵۰ هزار دلار بیشتر باشد تنها توسط دادگاه قاضی‌القضات بررسی می‌شود. این دادگاه دادگاهی برای بررسی مسائل جنائی، خانوادگی و مدنی می‌باشد. این دادگاه همچنین موارد ورشکستگی، مایملک، و وابستگان بالغ را نیز بررسی می‌کند. در آلبرتا اعتراضات به دادگاه استانی در دادگاه قاضی‌القضات بررسی می‌شود.

Family Court : (فَمیلی کُزْت)

دادگاه خانواده :

برخی استانها دادگاه‌های خانواده را یکی کرده‌اند که اجازه می‌دهد همه جوانب مربوط به یک مورد اختلاف دادگاه خانواده در یک دادگاه مشترک بررسی شود. در آلبرتا هم دادگاه قاضی‌القضات و هم دادگاه استان - واحد خانواده به اختلافات خانوادگی رسیدگی می‌کنند.

Small Claims Court : (اِسْمَال کَلِیْمَنز کُزْت)

دادگاه خرده دعوی :

دادگاه خرده دعوی بخش مدنی دادگاه استانی در آلبرتا می‌باشد. این دادگاه به اختلافاتی رسیدگی می‌کند که شامل پرداخت پول یا استرداد مال شخصی به ارزش کمتر از ۵۰ هزار دلار می‌باشد. قوانین و روند رسیدگی در این دادگاه ساده می‌باشد و افراد می‌توانند این دادگاه‌ها را بدون کمک وکیل انجام دهند.

Creditor : (کِرِدِیْتِر)

بستانکار / طلبکار :

شخصی که پول، مایملک یا خدماتی را از کسی طلب دارد.

Criminal Code of Canada : (کَرِیْمِیْنال کُد آف کَنادا)

قوانین کیفری خانواده :

قوانینی که اغلب جرائم و محکومیت‌های کیفری و همچنین روند قضایی کشور کانادا را تعیین می‌کنند. این قوانین را پارلمان کانادا تهیه می‌کند و در سراسر کانادا قابل اجرا می‌باشد.

Criminal Law : (کَرِیْمِیْنال لا)

قوانین جزا :

این خلاصه‌ای از محکومیت‌های کیفری اشخاص می‌باشد.

Cross-Examination : (کِرَاس اِگَزَمِیْنِشِن)

استنطاق :

به معنی بازپرسی یک شاهد در دادگاه یا شنیدن سخنان او توسط طرف دیگر پرونده می‌باشد.

Crown : (کِرُونْ)

ملکه / دادستان :

الف) فرمانروای یک حکومت.

ب) وکیلی که از طرف دولت رسیدگی به جرائم جنائی را پیگیری می‌کند.

Crown Attorney : (کِرُونْ اَتُرْنِی)

دادستان :

وکیلی که نماینده دولت می‌باشد و جریانهای کیفری را در دادگاه و بر علیه شخص متهم آغاز کرده و انجام می‌دهد.

Crown Prosecution : (کِرُونْ پِرَاسِیکِیوشِنْ)

تعقیب قضائی / پیگرد قانونی :

شرایطی که در آن یک دادستان، شخص دیگری را متهم به انجام جرمی می‌کند و او را برای محاکمه به دادگاه می‌آورد.

Custody : (کاستِدی)

حفاظت / حضانت :

الف) بازداشت شخصی با حکم قانونی.

ب) حفاظت و حق و مسئولیت تصمیم‌گیری برای یک کودک، که دادگاه ممکن است در زمان طلاق به یک یا هر دوی والدین بدهد.

Joint Custody : (جُویِنْتْ کاستِدی)

حضانت توام :

زمانی که هر دوی والدین حق گرفتن تصمیمات مهم در مورد زندگی کودک را دارند، حضانت توام می‌باشد. این به این معنی نیست که کودک زمان مساوی با هریک از والدین زندگی می‌کند. کودک ممکن است با یکی از والدین اسکان دائم داشته باشد و مرتباً طرف دیگر را ملاقات کند.

Shared Custody : (شِرِدْ کاستِدی)

حضانت مشترک :

زمانی که کودک حداقل ۴۰ درصد زمان را با هر کدام از والدین می‌گذراند، و هر دوی والدین در تصمیم‌گیری برای کودک سهم هستند.

Sole Custody : (سُلْ کاستِدی)

حضانت یگانه :

زمانی که فقط یکی از والدین حضانت کودک را بر عهده دارد. در چنین مواردی کودک فقط با یکی از والدین زندگی می‌کند که مسئولیت و حق تصمیم‌گیری برای مسائل مهم زندگی کودک را مثل تحصیلات، مذهب و رفاه بر عهده دارد. والد دیگر ممکن است فقط حق ملاقات و گذران وقت با کودک را داشته باشد.

Split Custody : (اسپِلِیْتْ کاستِدی)

حضانت تقسیمی :

این نوع حضانت مربوط به مواردی می‌باشد که والدین بیش از یک فرزند دارند و هر کدام حضانت یک یا بیشتر از یکی از فرزندان را به عهده

دارند. دادگاه ها معمولا تلاش می‌کنند خواهر و برادران کوچک را از هم جدا نکنند.

D

Damages : (دَمَجِيزُ)

خسارت / غرامت :

پولی که یک طرف به عنوان خسارت ادعا می‌کند یا دادگاه در یک اقدام مدنی برای جبران خسارت وارده از یک صدمه فیزیکی یا زیان به آن طرف می‌دهد.

Aggravated Damages : (اَکْزَوِیْتِیْدُ دَمَجِيزُ)

خسارت مشدده :

خسارتی که دادگاه به شاکی می‌دهد که نشان دهنده آسیب جدی به شاکی در یک اقدام غیر قانونی می‌باشد.

General Damages : (جِنِرَالُ دَمَجِيزُ)

خسارت عمومی :

خسارت عمومی برای زیان‌های غیرمالي مثل درد کشیدن، ضجر کشیدن، ناتوانی در انجام اعمالی مشخص و غیره به فرد داده می‌شود.

Nominal Damages : (نَامِیْنَالُ دَمَجِيزُ)

خسارت جزئی :

این نوع خسارت زمانی داده می‌شود که فرد هیچ آسیب یا زیان جدی که نیاز به جبران داشته باشد، ندیده است.

Non-Pecuniary damages : (نَانُ-پِکِی_یُونِی_یَرِی دَمَجِيزُ)

خسارت غیرنقدی :

خسارتی که دقیقا نمی‌توان با میزان پولی سنجید، مثل غرامت برای درد و ضجر.

Pecuniary damages : (پِکِی_یُونِی_یَرِی دَمَجِيزُ)

خسارت نقدی :

خسارتی که دقیقا می‌توان با میزان پولی سنجید، مثل هزینه‌های پزشکی یک آسیب جدی.

Punitive damages : (پِی_یُونِیْتِیُو دَمَجِيزُ)

خسارت تادیبی :

خسارتی که از یک جبران مافات ساده فراتر رفته و گناهکار را برای رفتار کینه‌جویانه، مخرب و یا آزاردهنده تنبیه می‌کند.

Special damages : (اِسْپِشَالُ دَمَجِيزُ)

خسارت خاص :

برای جبران زیانهای اقتصادی مثل از دست دادن درآمد، خسارت به مایملک و هزینه‌های درمان پزشکی.

De Novo (Hearing) : (دُو نُوْ (هی-یرینگ))

(بررسی) مجدد :

"مجدد" در لاتین. این به معنی بررسی دوباره یک پرونده می‌باشد که قبلاً یکبار بررسی شده و در مورد آن تصمیم‌گیری شده است، انگار که پرونده قبلاً اصلاً بررسی نشده و هیچ تصمیم‌گیری در مورد آن نشده است.

Debtor : (دبْتِرْ)

بدهکار / مدیون :

کسی که پول یا هرچیز ارزشمند دیگری به کس دیگری مقروض می‌باشد.

Declaration : (دِکْلِرِیْشِنْ)

بیانیه دادگاه / اظهاریه دادگاه :

قسمتی از یک قضاوت یا حکم که حقوق یا تعهدات طرفین نسبت به دعوی قضایی یا رای دادگاه را تعیین می‌کند.

Defence: (دیفِنْسْ)

دفاع :

پاسخی برای رد یک اتهام کیفری یا اقدام مدنی.

Defense Counsel : (دیفِنْسْ کَوْنْسِلْ)

وکیل مدافع :

وکیلی که در دادگاه از یک نفر دفاع می‌کند.

Defendant : (دیفِنْدَنْتْ)

متهم :

کسی که در یک جریان حقوقی طلب بخشش می‌کند یا متهم به انجام یک جرم کیفری شده است.

Dependent : (دِپِنْدِنْتْ)

وابسته :

کسی که به شخص دیگری برای حمایت نیاز دارد، مثل کودکی که به حمایت والدین نیاز دارد یا والدین ناتوانی که به حمایت فرزندان بالغ خود نیاز دارند.

Deponent : (دِپُنِنْتْ)

شخصی که سوگند می‌خورد :

شخصی که قسم می‌خورد و اظهاراتی را بیان می‌کند. شخصی که سوگندنامه ای را امضا می‌کند.

Deposition : (دِپُزِیْشِنْ)

استشهاد :

اظهاراتی که شخص برای آن قسم خورده یا در استشهادنامه اعلام کرده است.

Direct Evidence : (دِیرِکْتْ اِوِیْدِنْسْ)

شواهد عینی :

اظهاراتی (یا هر نوع حقیقتی که برای اثبات یا رد یک موضوع استفاده می‌شود) که به صورت شهادت یک شاهد باشد که موضوع مورد بحث را عیناً دیده، شنیده و یا لمس کرده است.

Direct Examination : (دیرکٲ اِگْزَمینِیْشَن)

استنطاق شهود :

استنطاق یک شاهد در دادگاه از طرف افرادی که او را به دادگاه فراخوانده‌اند.

Discharge : (دیسچارج)

بری‌الذمه کردن / ترخیص کردن / آزاد کردن :

در قانون کیفری، به این معنی است که مجرم سوءپیشینه کیفری نخواهد داشت و به جای زندان نوع دیگری از مجازات خواهد داشت.

Absolute discharge : (اَبْسُلُوٲ دیسچارج)

ترخیص کامل / آزادی کامل :

به معنی این است که با اینکه متهم گناهکار شناخته شده است، هیچ مجازاتی نخواهد داشت. همچنین پس از یک سال هیچ نوع اطلاعاتی از سوءپیشینه او افشا نخواهد شد.

Conditional Discharge : (کاندیشنال دیسچارج)

ترخیص مشروط :

به این معنی است که اگر متهم شرایط خاصی که دادگاه تعیین می‌کند را انجام دهد، هیچ محکومیتی نخواهد داشت و پس از ۳ سال از تاریخ حکم مشروط، هیچ اطلاعاتی از جرم او افشا نخواهد شد.

Disclosure : (دیسکلِژر)

افشا :

فاش‌سازی مدارک یا اطلاعات در یک جریان حقوقی از طرف یکی از طرفین برای طرف دیگر.

Discovery : (دیسکاوری)

کشف حقیقت :

انجام اقداماتی پیش از دادگاه در مورد یک طرف که منجر به افشای اطلاعاتی می‌شود که برای آماده کردن پرونده خواهان در یک جریان حقوقی مورد نیاز است و تنها طرف دیگر از آن اطلاع دارد و یا آن را در اختیار دارد.

Dismissal : (دیسمیسال)

مختومه اعلام کردن :

تصمیم قاضی برای مختومه اعلام کردن یک دعوی حقوقی، شکایت یا اتهام کیفری.

Disposition : (دیسپُزِیْشَن)

خاتمه دادن / فیصله / تعیین تکلیف :

خاتمه نهایی یک شکایت یا اتهام کیفری از طرف دادگاه.

Diversion : (دایوژن)

انتقال :

به معنی انتقال یک پرونده از دستگاه قضایی رسمی به یک جریان غیررسمی‌تر تحت شرایطی خاص می‌باشد. دادستان ممکن است پرونده را منتقل کند. انتقال ممکن است در مرحله قبل از محکومیت یا بعد از محکومیت اتفاق بیفتد. برنامه‌های انتقالی معمولاً برای تدابیر فراقضایی یا ضمانت اجرا برای مجرمین جوان در نظر گرفته می‌شوند.

Division of Property : (دیویژن آف پراپرتی)

تقسیم اموال :

در پرونده‌های قانون خانواده به معنی تقسیم اموال و دارایی و بدهی‌های مالی یک زوج پس از طلاق، جدایی یا مرگ می‌باشد.

Divorce : (دیورس)

طلاق :

اصطلاح قانونی به معنی خاتمه یک ازدواج بوسیله دادگاه قانونی یک کشور می‌باشد.

لیست دعاوی دادگاه / دوسیه / برنامه کار دادگاه / خلاصه جریان

رسیدگی و تصمیمات قضائی : (داکت) Docket

الف) لیست رسمی دادگاه از پرونده‌هایی که باید در طول آن روز در سالن دادگاه بررسی شوند.

ب) ثبت زمانی که یک وکیل برای یک موکل خود صرف می‌کند.

Domestic Violence : (دامستیک وایلنس)

خشونت خانگی :

هر نوع سوء استفاده، خشونت، اجبار، یا عمل یا کلمه تهدیدآمیز که از طرف یکی از اعضای خانواده یا خانه بر علیه طرف دیگر اعمال شود. خشونت بین زوجین معمولاً با عنوان خشونت خانگی شناخته می‌شود.

Duress : (دورس)

فشار / اجبار :

اشاره به زمانی دارد که یک شخص بدلیل تهدیدات خشونت آمیز یا هر نوع فشار دیگر عملی را انجام می‌دهد یا از انجام آن باز می‌ماند.

Duty Counsel : (دیوتی کونسل)

وکیل دولتی :

وکیلی که از دولت حقوق می‌گیرد و معمولاً خدمات حقوقی محدودی، عموماً در مورد دادگاه خانواده یا موارد کیفری، به افرادی که بدون هیچ وکیلی در دادگاه حاضر می‌شوند ارائه می‌دهد.

E

Endorse : (اینڈرس)

پشت نویسی کردن :

الف) امضای یک مدرک قانونی.

ب) امضای یک مدرک که اجازه انتقال قانونی ابزار مذاکره از یک طرف به طرف دیگر را می‌دهد.

ج) اثبات کردن یک چیز.
د) پیوستی به یک مدرک که چیزی به آن اضافه می‌کند یا چیزی را توضیح می‌دهد.

Enforcement : (اینفُزْمِنْت)

اجرا :

اجبار کردن به اطاعت از یک قانون یا حکم دادگاهی.

Equalization Payment : (ایکوئالیزیشن پیمِنْت)

تقسیم مساوی :

جریانی پس از تقسیم اموال بین زوجین که بر اساس آن یکی از زوجین پولی به دیگری می‌دهد و هر دو سهم مساوی از دارایی‌هایی که در طول ازدواج جمع کرده‌اند می‌گیرند.

Estate : (اِسْتِیْت)

اموال و دارایی / ملک / مجموعه اموال شخص :

اشاره به همه اموالی دارد که یک نفر دارا می‌باشد یا از آنها سود می‌برد. معمولاً برای اشاره به دارایی‌های شخصی که فوت کرده است استفاده می‌شود.

Evidence : (اَویدِنْس)

مدارک و شواهد :

اطلاعات، اظهارات یا چیزهای دیگری که برای اثبات یا رد یک ادعا در یک دادگاه قانونی ارائه می‌شود.

Direct Evidence : (دیرکْت اَویدِنْس)

مدارک و شواهد عینی :

مدارک و شواهد مستقیم برای اثبات یک حقیقت که می‌تواند به شکل شهادت یک شاهد باشد که عیناً موضوع مورد بحث را دیده، شنیده و یا لمس کرده است.

Expert Evidence : (اِکسپِرْت اَویدِنْس)

مدارک و شواهد کارشناسی :

شهادت قابل قبول یک کارشناس در مورد یک مساله حرفه‌ای، علمی یا تکنولوژیکی.

Hearsay evidence : (هیرسای اَویدِنْس)

شهادت بر شنوده / قرائن / ادله افواهی :

مدارک و شواهد افرادی که چیزی را می‌گویند که خودشان نمی‌دانند، ولی از دیگران شنیده‌اند. به طور کلی، مدارک و شواهد غیرعینی قابل قبول نیستند.

Ex Parte : (اِکس پارتی)

یکطرفه / یکجانبه :

کلمه‌ای لاتین به معنای عدم وجود طرف دیگر می‌باشد. این کلمه اشاره به جریان‌هایی دارد که یکی از طرفین دعوی احضار نشده است و یا اینکه احضار شده ولی در دادگاه حاضر نشده است.

Examination : (اِگْزَمینِیْشِن)

استنطاق :

استنطاق رسمی یک شاهد در دادگاه.

Exclusive Possession of the Matrimonial Home : (اِکْسْکِلُوسِیُو پُزْشِنِ آف اِ مَتْرِیْمْنِیْا لْهُوم)

در اختیار گرفتن کل خانه :

حکم دادگاهی که به یکی از زوجین اجازه می‌دهد در زمان تهدیدات امنیتی در خانه خود زندگی کند و زوج دیگر باید از خانه خارج شود.

Execution : (اِکْسْکِیْیُوشِن)

اجرا :

انجام و اجرای حکم دادگاه.

Exhibit : (اِگْزِیْبِیْت)

ارائه مدارک :

مدارک یا چیزی که به عنوان شواهد و مدارک در دادگاه ارائه می‌شود.

Expert : (اِکْسْپِرْت)

کارشناس :

شخصی که مهارت‌های خاص یا اطلاعات خاصی از یک موضوع دارد و دادگاه به او اجازه می‌دهد برای کمک به قاضی عقاید خود را درباره یک موضوع یا درباره شواهد اعلام کند.

Extraordinary Expenses : (اِکْسْٹْرَا اُزْدِیْنِرِی اِکْسْپِنْسِیْز)

مخارج فوق العاده :

این کلمه در ارتباط با مبلغ مستمری کودک در قانون خانواده استفاده می‌شود و اشاره به مخارج خاص مربوط به نگهداری و حفاظت از کودک دارد.

F

Factum : (فَکْتِم)

استنطاق شهود :

خلاصه کتبی خواهان در یک جریان حقوقی که واقعیات مرتبط، قوانین و خلاصه ادله را شامل می‌شود.

Family Court : (فَمِیْلِ کُورْت)

دادگاه خانواده :

شاخه‌ای از دادگاه که فقط به مسائل حقوقی خانواده می‌پردازد. در آلبرتا هم دادگاه استانی و هم دادگاه قاضی القضاة بخش رسیدگی به مسائل خانواده دارند.

Family Law : (فَمِیْلِ لْا)

قانون خانواده :

قسمتی از قوانین کانادا که به مسائل خانواده مثل ازدواج، جدایی و طلاق، حضانت فرزند، دسترسی و تماس، مستمری کودک و همسر، قسمت اموال زناشویی و غیره می‌پردازد.

Family Law Act : (فَمیلی لا اَکْتُ)**قانون خانواده :**

قانون خانواده در آلبرتا یک قانون استانی است که در مورد مسائل قوانین خانواده مثل سرپرستی و تماس با کودک، حضانت کودک، مستمری کودک، جدائی و غیره می‌باشد. این قانون ازدواج، طلاق، مستمری همسر، تقسیم اموال زناشویی یا حضانت فرزند، تماس و نگهداری فرزندان را شامل نمی‌شود. این مسائل با قوانین طلاقفدرال بررسی می‌شود.

Fees : (فیزُ)**هزینه‌ها :**

هزینه‌ای که برای خدمات پرداخت می‌شود. این هزینه‌ها شامل هزینه‌های دادگاه می‌شود که در جریان دادگاه قابل پرداخت هستند.

Fiduciary : (فیدوشی‌یری)**امانتدار / امین / ولی / معتمد :**

شخصی که متعهد است که بر اساس منافع کس دیگری (که معمولاً ذینفع می‌باشد) عمل کند، تحت شرایط خاصی که نیاز به اعتماد و باور دارد.

Final Order : (فاینال اُردِر)**حکم نهائی :**

حکم یا قضاوت نهائی دادگاه که نهایتاً به یک مساله حقوقی پایان می‌دهد.

Financial Statement : (فایننشال اِسْتِیْتِمِنْت)**صورت‌حساب مالی :**

این فرم یک فرم رسمی از میزان درآمد، هزینه‌ها، دارائی‌ها، بدهی‌ها و وام‌های یک شخص، ارگان یا هر نهاد دیگری می‌باشد.

Fine : (فاین)**جریمه :**

جریمه پولی که برای شخصی که متهم به انجام جرم کیفری یا خلاف کوچکتر شده باشد صادر می‌شود.

G**Garnishee : (گازنیشی)****توقیف اموال مدیون نزد شخص ثالث :**

شخص سومی مثل بانک یا کارفرمایی که به شخص پولی بدهکار است ولی باید طبق حکم دادگاه پول را به دادگاه بدهد تا آن پول به بستانکار پرداخت شود.

Garnishment : (گازنیشْمِنْت)**قرار توقیف اموال نزد شخص ثالث :**

این جریانی قانونی است که بر اساس آن شخصی که حکم قانونی بر علیه یک بدهکار دارد می‌تواند تقاضای پول از شخص سومی نماید که به بدهکار پولی بدهکار است.

Guardian/Guardian ad litem : (گازدی‌ین/ گازدی‌ین اذ لیتم)

قیم :

شخصی که قانوناً قدرت و وظیفه این را دارد که متعهد باشد از اموال و حقوق یک طرف دیگر حفاظت و یا نگهداری کند، زیرا آن شخص به دلیل سن کم یا دلایل دیگر قادر به اداره امور خود نمی‌باشد.

Guilty : (گیلتی)

مجرم / گناهکار :

این شرایطی است که شخصی مسوول یک خلاف می‌باشد، یا دادگاه او را گناهکار می‌شناسد و یا زمانی که متهم اقرار به انجام گناه می‌نماید و "مجرم / گناهکار" شناخته می‌شود.

H

Hearing : (هییرینگ)

استماع :

این جریانی در دادگاه یا هر نهاد یا با حضور افسر تصمیم‌گیرنده دیگری مثل نهادهای دولتی می‌باشد.

Hearsay evidence : (هییرسی اویدنس)

شهادت بر شنوده / قرائن / ادله افواهی :

مدارک و شواهد افرادی که چیزی را می‌گویند که خودشان نمی‌دانند، ولی از دیگران شنیده‌اند. بطور کلی، مدارک و شواهد غیرعینی قابل قبول نیستند.

Holograph Will : (هلوگراف ویل)

وصیتنامه خطی :

وصیتنامه‌ای کاملاً خطی که تاریخ خورده و امضای شخصی که وصیت کرده است را دارا می‌باشد. وصیتنامه خطی در آلبرتا معتبر می‌باشد ولی در بسیاری از ایالات دیگر کانادا اعتبار ندارد.

Homicide : (همیساید)

قتل :

اتهام کشتن یک انسان. این شامل اتهام قتل درجه اول، قتل درجه دو، کشتن کودکان و قتل غیرعمد می‌باشد. قتل جرم کیفری بسیار مهمی می‌باشد.

Hybrid offence : (هایبرید آفینس)

جرم ترکیبی :

جرم کیفری که برای آن دادستان می‌تواند انتخاب کند که محکومیت سریع یا ادعانامه را دنبال کند. محکومیت جزئی برای خلاف‌ها و محکومیت‌های کوچک دنبال می‌شود و ادعانامه برای جرائم قابل تعقیب.

I

Illegal : (ایلیگال)

غیر قانونی :

چیزی که بر خلاف قانون می‌باشد.

Imprisonment : (ایمپریزْنَمِنْت)

زندانی کردن :
بازداشت کردن، در زندان نگه داشتن.

Imputed income : (ایمپیوتِد اینکام)

درآمد انتسابی :
در قانون خانواده، وقتی دادگاه بر این عقیده است که یکی از طرفین درآمد واقعی خود را برای تعیین مستمری کودک افشا نکرده است، دادگاه ممکن است درآمدی را به او نسبت دهد که از درآمد واقعی او بیشتر باشد. این عمل انجام می‌شود تا والدین نتوانند عمدا درآمد خود را کم کنند یا عمدا بیکار بمانند تا مستمری کودک را نپردازند.

In Camera : (این کَمِرا)

محرمانه / غیر علنی :
کلمه ای لاتین به معنی "در یک محفظه" می‌باشد. دادگاه‌ها معمولا برای عموم آزاد هستند. زمانی دادگاه خصوصی می‌باشد که قاضی اجازه ورود عموم یا رسانه‌ها را به سالن دادگاه ندهد تا حریم خصوصی طرفین دعوا را حفظ کند.

Incarceration : (اینکارزِریشن)

حبس :
به زندان انداختن. زندانی کردن.

Indictable Offence : (اینْدیکْتِیبل آفِنْس)

جرم قابل تعقیب :
جرائم کیفری جدیتر که محکومیت‌های جدیتر نیاز دارند مثل زندان‌های طولانی مدت یا جریمه‌های سنگین. جریان دادگاه برای محکوم کردن متهمانی که به اتهام جرم قابل تعقیب دستگیر شده‌اند پیچیده‌تر است.

Indictment : (اینْدیکْتَمِنْت)

کیفرخواست / ادعانامه :
کیفرخواست اتهام نوشتاری می‌باشد که اعلام می‌کند متهم مرتکب جرم قابل تعقیب شده است. کیفرخواست اتهامی است که معمولا در دادگاه‌های عالی (دادگاه قاضی القضاة در آلبرتا) بررسی می‌شود.

Information : (اینْفُزْمِیشن)

سوابق :
اظهارنامه‌ای که اعلام می‌کند متهم مرتکب جرمی شده است، و یک افسر پلیس یا افسر نیروهای صلح بر انجام آن قسم خورده‌اند. این در دادگاه استانی برای شروع محاکمه یک متهم استفاده می‌شود.

Injunction : (اینْجَنکْشن)

قرار منع :
حکم دادگاهی که شخصی را ملزم می‌کند که کاری را انجام بدهد یا ندهد.

Inquest : (اینکوئِسْت)

تحقیق پزشکی قانونی :
استعلام پزشکی قانونی یا پزشک معالج برای فهمیدن دلیل یک مرگ وحشیانه یا مرگی تحت شرایط مشکوک می‌باشد.

Insolvency : (اینسَالوْنِسی)

عدم توانایی پرداخت بدهی / اعسار :
ناتوانی در پرداخت بدهی در موعد مقرر.

Interest Rate : (اینْتِرِسْت رِیْت)

نرخ بهره :
درصدی از بدهی علاوه بر بدهی که قرض‌گیرنده به قرض‌دهنده برای استفاده از پول می‌دهد.

Interim or interlocutory order : (اینْتِرِیْم اُز اینْتِرِیْم اُکوتِرِی اُزْدِز)

حکم موقت :
حکم دادگاه که برای مدت محدودی می‌باشد معمولاً فقط تا زمانی که دادگاه فرصت استماع همه پرونده و صدور حکم نهایی را داشته باشد.

Intestate : (اینْتِیْسْتِیْت)

فاقد وصیتنامه / متوفای بدون وصیتنامه :
شخصی که بدون داشتن هیچ وصیتنامه معتبری می‌میرد.

J

Joint Custody : (جوینْت کاستِدی)

حضانة توام :
زمانی که هر دوی والدین حق گرفتن تصمیمات مهم در مورد زندگی کودک را دارند، حضانة مشترک می‌باشد. این به این معنی نیست که کودک زمان مساوی با هریک از والدین زندگی می‌کند. کودک ممکن است اسکان دائم با یکی از والدین داشته باشد و مرتباً طرف دیگر را ملاقات کند.

Joint Liability : (جوینْت لایبیلِیتی)

بدهی مشترک :
وقتی ۲ یا چند نفر مسولیت یک قرض، وام یا بدهی‌های دیگر را داشته باشند.

Judge : (جاْج)

قاضی :
یک افسر دایره مدنی که تحصیلات و آموزش‌های لازم در قانون را دیده است و ریاست یک دادگاه را برای تعیین تکلیف مسائل قانونی دارد.

Judgment : (جاْجْمِنْت)

قضاوت :

این تصمیم یک دادگاه در رابطه با حقوق و مسوولیت‌های طرفین در یک اقدام قانونی یا دادگاه می‌باشد.

Default Judgment : (دیفالْت جاجْمینْت)

حکم غیابی / حکم صادره در موارد عدم دفاع خواننده :
قضاوتی بر علیه کسی که نتوانسته در مقابل ادعای خواهان از خود دفاع کند یا به آن حکم اعتراض کند.

Summary Judgment : (سامری جاجْمینْت)

حکم اختصاری (حکم رد دعوی بدون رسیدگی در ماهیت) :
قضاوت سریع دادگاه بر علیه یک شخص و به نفع شخص دیگر بدلیل مقدار مدارک و شواهد موجود، مثلاً بدون جریان قضایی کامل.

Judgment Creditor : (جاجْمینْت کردیتِر)

محکوم به :
بر اساس قضاوت دادگاه بر علیه یک طرف، طرف دیگر پول دریافت می‌کند.
محکوم علیه : (جاجْمینْت دِبْتِر) Judgment Debtor :
طرفی که بر اساس حکم دادگاه باید به طرف دیگر پول پرداخت کند.

Judicial Interim Release : (جودیشال اینْتِریم ریلیس)

حکم آزادی موقت :
آزادی موقت متهم از زندان پیش از دادگاه؛ به قید وثیقه. آزادی معمولاً مشروط نیست مگر اینکه دادستان دلیلی برای گذاشتن شرایط خاصی ببیند. یک حکم آزادی موقت نمی‌تواند برای برخی جرائم جنائی جدی مثل قتل یا خیانت صادر شود.

Jurisdiction : (جوریسْدیکْشن)

قضاوت :
اختیار و قدرت دادگاه در استماع یک موضوع حقوقی.

Jury : (ژوری)

هیئت منصفه :
گروهی از افراد که به صورت تصادفی از میان عموم انتخاب می‌شوند و دور هم جمع می‌شوند تا به اجرای قانون کمک کنند، با تصمیم‌گیری در مورد اینکه به نظر آنها کدام دادستان بر طبق مدارک و شواهد مختلف طرفین به "حقیقت" نزدیکتر است.

Justice : (جاستیس)

عدالت / قاضی :
الف) قاضی در یک دادگاه قانونی.
ب) اصل قانونی که مقرر می‌کند که هرکس باید حق خود را از سیستم قضایی بگیرد.

Justice of the Peace : (جاستیس آف دِ پیس)

امین صلح :

یک افسر قضایی که قدرت انجام اقدامات قضایی خاصی مثل صادر کردن اجازه، تعیین وثیقه و استماع محاکمات برای جرمهای کوچک را دارد.

L

Law : (لا)

قانون :

سیستم قوانینی است که از طریق نهادهای اجتماعی برای کنترل رفتار افراد اجرا می‌شود. قانون شامل دستورات قانونگذاران، قوانین و مقررات نهادهای اجرائی و اصولی بر اساس تصمیمات دادگاه‌ها می‌باشد.

Lawyer : (لایزر)

وکیل :

شخصی که در مورد قوانین آموزش دیده و از طریق جامعه قانونگذاران مجاز به دادن توصیه‌های حقوقی یا وکالت افراد دیگر در دادگاه‌ها می‌باشد.

Leave : (لیو)

اجازه / رخصت / مرخصی :

اجازه‌ای از قاضی برای انجام اعمالی در یک شکایت قضایی که نیاز به تاخیر یا ترک کردن مجلس دارد.

Legal Aid : (لیگال ایند)

کمک قانونی :

نهادی که بودجه دارد که کمک حقوقی کم‌هزینه یا رایگان برای افرادی فراهم کند که از نظر مالی توانایی پرداخت هزینه‌های خدمات وکیل را ندارند.

Legislation : (لیجسلیشن)

قانون / قانونگذاری :

قانون‌های نوشته شده که بوسیله قانونگذاران تصویب شده است. این قوانین همچنین به معنی اساسنامه یا احکام نیز شناخته می‌شوند.

Liability : (لایبیلیتی)

مسئولیت :

هر نوع تعهد قانونی که شخصی مسئول آن باشد.

Absolute Liability : (آبسلوت لایبیلیتی)

مسئولیت کامل :

اشاره به مسئولیت یک جرم دارد زمانی که هیچ نوع دفاعی وجود ندارد. در چنین شرایطی شخص مسئول شناخته می‌شود چون مرتکب عمل خلافی شده است، حتی اگر چنین جرمی غیرعمدی یا سهوی بوده است.

Joint liability : (جویننت لایبیلیتی)

مسئولیت مشترک :

به زمانی اشاره دارد که ۲ یا چند طرف مسئولیتی را به عهده دارند مثلا برای عملی که منجر به خسارت به طرف دیگری می‌شود.

Limited Liability : (لیمیتد لایبیلیتی)

مسئولیت محدود :

مسئولیتی که از طرف قانون یا قرارداد طرفین محدود شده است. مثلا مسئولیت مالی شرکا در یک شراکت کاری ممکن است محدود به مقدار پولی باشد که آنها در یک کار سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

Several Liability : (سورال لایبیلیتی)

مسئولیت انفرادی :

مسئولیت یک نفر جدای از بقیه.

Strict Liability : (استیریگت لایبیلیتی)

مسئولیت حادثه :

مسئولیت یک شخص به دلیل اینکه اعمال مشخص ممنوعه‌ای انجام شده است. بر خلاف جرم با مسئولیت کامل، دفاع از نبود انگیزه یا سهل‌انگاری تا حدی وجود دارد.

Vicarious liability : (وایگریس لایبیلیتی)

مسئولیت کارفرما (مسئولیت ناشی از فعل غیر) :

این مسئولیت زمانی به وجود می‌آید که یک طرف مسئول اعمال طرف دیگر شناخته می‌شود. معمولا این قضیه به مسئولیت یک کارفرما در قبال اعمال کارمند در زمان استخدام مربوط می‌شود.

Limitation Period : (لیمیتیشن پیریود)

دوره فرصت :

دوره زمانی که در طول آن یک طرف باید ادعایی را مطرح کند یا یک جریان دادگاهی را شروع کند و در غیر این صورت حق انجام اینکار را از دست می‌دهد.

Litigation : (لیتیگیشن)

مرافعه / دعوی / اقدام قانونی :

اقدامات قضائی پیش از دادگاه یا محکمه که کیفری نیستند.

M

Master : (مستیز)

مشاور :

مقام رسمی خاصی که از طرف دادگاه برای کمک به دادگاه انتخاب می‌شود، معمولا برای فهمیدن مسائل یا قوانینی که مربوط به مسائل مشخص شده از طرف دادگاه یا قانون‌گذاران هستند.

Matrimonial Home : (متریمنی‌یال هوم)

خانه زوجین :

محل سکونتی که زوجین پس از ازدواج به عنوان محل زندگی در آن اسکان می‌کنند. این ملک ممکن است متعلق به یک یا هر دو زوجین باشد و یا اجاره کرده باشند.

Mediation : (میدییشن)

وساطت / میانجیگری / شفاعت :

یکی از روش‌های حل و فصل اختلافات می‌باشد که در طی آن طرفین یک اختلاف حقوقی با نفر سوم بیطرفی به منظور حل اختلاف ملاقات می‌نمایند. این شخص واسطه نامیده می‌شود.

Mediator : (میدییتز)

واسط / میانجی :

کسی که با موافقت دو طرف میانجی بین دو گروه مخالف می‌شود به منظور کمک به آنها در حل و فصل اختلافاتشان.

Mens Rea : (منز رِئ)

عنصر معنوی / قصد تخلف / قصد ارتکاب جرم / سوء نیت :

معمولا در انجام عمل خلاف ۲ عنصر اصلی وجود دارد - انگیزه جنایت و عمل خلاف. عنصر معنوی به انگیزه جنایت اشاره دارد که به معنی نیت گناه هم شناخته می‌شود.

Mentally Incapable : (منتالی اینکیپبل)

ناتوان ذهنی :

در قانون، شخصی از نظر ذهنی ناتوان است که توانایی ذهنی درک اطلاعات مرتبط و عواقب اعمال و تصمیمات خود را ندارد.

Minor : (ماینر)

صغیر :

شخص جوانی که به سن قانونی نرسیده است. در آلبرتا، مانیتوبا، انتاریو، کبک، ساسکاچوان، و جزیره پرنس ادوارد سن قانونی ۱۸ سال می‌باشد. ولی در بریتیش کلمبیا، یوکن، منطقه شمالی، ناناووت، نیوفاندلند، نوا اسکوشیا و نیو برانزویک سن قانونی ۱۹ سال می‌باشد.

Minutes of Settlement : (مینتز آف ستلمنت)

گزارش توافق :

مدرکی که شرایط توافق بین طرفین یک دعوی حقوقی را دارا می‌باشد و دو طرف آن را امضا می‌کنند. طرفین می‌توانند این مدرک را در دادگاه ثبت کنند تا حکم رضایت یا سندی دال بر توافق دریافت کنند.

Misrepresentation : (میسرپرزنتیشن)

تدلیس / قلب واقعیت / القاء شبهه :

تقلب، سهل انگاری، کامل نبودن یا به اشتباه گفتن یک حقیقت.

Mitigation : (میتیگیشن)

کاستن از میزان ضرر :

الزام یک نفر به شکایت از کس دیگری برای دریافت خسارت، با منظور کم کردن خسارات با انجام اقدامات معقولانه.

Motion : (مُشْن)

درخواست :
درخواست رسمی از قاضی برای یک قضاوت یا حکم.

N

Neglect : (نِگْلِکْت)

اهمال / قصور :
عدم انجام وظیفه نگهداری چیزی.

Negligence : (نِگْلِجِنْس)

سهل انگاری / غفلت :
عدم توجه کافی در حد یک شخص معقول در شرایط خاص .

No Contact Order : (نُو کانتکت اُردِر)

حکم عدم هرگونه تماس :
این حکم یک قرار منع (موقت) هم نامیده می‌شود و هر نوع تماس شخصی با شخص دیگر را به طور مستقیم یا غیر مستقیم، به صورت فیزیکی یا زبانی ممنوع می‌کند.

Nominal Damages : (نامینال دَمِجِز)

خسارت اسمی یا سمبولیک :
خسارت جزئی مالی برای کسانی در نظر گرفته می‌شود که در آن شخص هیچ نوع صدمه یا آسیب جدی ندیده باشد که نیاز به جبران داشته باشد.

Non-Pecuniary damages : (نان-پکی‌یونی‌یری دَمِجِز)

خسارت غیرنقدی :
خساراتی که دقیقاً نمی‌توان با میزان پولی سنجد مثل غرامت برای درد و ضجر.

Notary/ Notary Public : (نُوتیری / نُوتیری پابلیک)

محضر :
شخصی که مجوز قانونی برای آماده‌سازی، شهادت گرفتن و تایید کردن مدارک خاصی را با مهر رسمی داشته باشد تا به آنها اعتبار ببخشد.

Notice : (نُوتیس)

اطلاعیه / ابلاغیه / اخطاریه / اعلامیه :
یک اخطار قانونی و رسمی که به صورت نوشتاری یا از طریق آگهی رسمی ارائه می‌شود.

O

Oath : (أَوْث)

سوگند / قسم :
یک اعلان مذهبی برای گفتن حقیقت یا انجام عملی خاص.

Offence : (آفِنْس)

قانون شکنی / خطا :
انجام یا عدم انجام چیزی که طبق قانون ممنوع می‌باشد.

Hybrid offence : (هایبْرِید آفِنْس)

جرم ترکیبی :
جرم کیفری که برای آن دادستان می‌تواند انتخاب کند که جرم کیفری جزئی یا اعدانامه را دنبال کند.

Indictable Offence : (اینْدِیکْتَبِل آفِنْس)

جرم قابل تعقیب :
جرائم کیفری جدیتر هستند و محکومیت‌های جدیتر نیاز دارند.

Summary Conviction Offence : (سامِری کانوِیکْشن آفِنْس)

جرم کیفری اختصاری :
جرم‌هایی هستند که از جرم‌های قابل تعقیب اهمیت کمتری دارند چون زندان‌های کوتاه‌تر و جریمه‌های کمتری دارند. حداکثر جریمه یک محکومیت سریع ۶ ماه زندان و جریمه ۵۰۰۰ دلاری یا هر دوی اینها می‌باشد.

Quasi-Criminal Offence : (کوئاسی کریمینال آفِنْس)

جرم شبه کیفری :
گناه غیرجنائی که در تضاد با قوانین فدرال، استانی یا شهرداری‌ها باشد.

Regulatory Offence : (رِگِیولِیْتِری آفِنْس)

جرم مقرراتی :
اعمالی که بذاته خلاف قانون یا اشتباه نیستند ولی غیرقانونی هستند چون قانون‌گذاران اینطور تصویب کرده‌اند. مثالهایی از این دست سرعت غیرمجاز، مستی در ملا عام، شکار، ماهیگیری یا رانندگی بدون گواهینامه می‌باشد.

Omission : (آمِیْشِن)

ترک فعل / غفلت :
انجام ندادن چیزی که به معنی زمانی است که شخصی باید چیزی را انجام دهد ولی سهوا یا عمدا انجام نمی‌دهد.

Order : (اُزْدِر)

حکم :
دستور نوشتاری یک عضو سیستم قضایی؛ تصمیم دادگاه.

Final Order : (فایْنال اُزْدِر)

حکم نهائی / حکم قطعی :
حکم یا قضاوت دادگاه که نهایتاً حقوق و مسئولیت های طرفین را مشخص کند.

Interim or interlocutory order : (اینتریم از اینتر لُکوتِری اُردِر)
حکم موقت :
حکم دادگاه که برای مدت محدودی می باشد معمولاً فقط تا زمانی که دادگاه فرصت استماع همه پرونده و صدور حکم نهایی را داشته باشد.

Probation Order : (پُرُوبِیْشَن اُردِر)
تعلیق مجازات :
حکم یک دادرس یا قاضی که نشان دهد که خلافکاری که به زندان محکوم شده است تحت نظر مامورین دادگاه آزاد شود تا زمانی که موعد زندان او سرآید.

Restraining Order : (رِیْسْتِرِیْنِیْنِگ اُردِر)
قرار منع (موقت) :
حکم دادگاه که شخصی را در انجام عملی محکوم می کند. یک مثال قرار منع (موقت) در مسائل قانون خانواده، حکمی است که شخصی را از تعرض به همسر و بچه ها یا صحبت کردن با آنها منع می کند. یا حکمی که همسر را از فروش مایملک در زمان تصمیم گیری دادگاه برای تقسیم اموال زناشوئی منع می کند.

Restitution Order : (رِیْسْتِیْتِیُوشَن اُردِر)
حکم اعاده مال (به صاحب اصلی) / حکم جبران خسارت / حکم اعاده تصرف :
حکم دادگاه که گناهکار را ملزم به جبران خسارت وارده می کند یا پس دادن یا جایگزین کردن مایملکی که در زمان جرم آسیب دیده است.

Support Order : (سَپِرتُ اُردِر)
حکم مستمری :
حکمی که شخصی را ملزم می کند که مقدار مشخصی پول برای مدتی مشخص به منظور حمایت مالی از آن شخص به همسر یا زوج یا فرزندان او پرداخت کند.

Temporary Order : (تِمْپِری اُردِر)
حکم موقت :
حکم دادگاهی قانونی که بطور موقتی قبل اجرا می باشد تا زمانی که حکم نهایی صادر شود.

P

Pardon : (پَاژِدِن)
بخشش / عفو :
زمانی که سوء پیشینه شخصی که جرم او مشخص شده است و محکومیت خود را گذرانده است از سیستم پلیس کانادا پاک می شود و زمانی که تحقیقی در مورد سوء پیشینه فرد برای استخدام یا منظوره های دیگر انجام شود فاش نخواهد شد.

Parenting Plan : (پرنٲٲٲنگ پلن)

توافق والدین :

توافق نوشتاری بین والدین که برنامه نگهداری از کودکان پس از جدایی را توضیح می‌دهد.

Parole : (پزل)

آزادی مشروط / به شرط حسن سلوک از زندان آزاد شدن :

آزادی مشروط زندانیان قبل از پایان کامل دوران محکومیت. زندانیان باید شرایط آزادی را رعایت کنند و تحت نظارت مامور آزادی مشروط باشند.

Party : (پارٲٲی)

طرف :

شخصی که در یک معامله یا قرارداد شرکت می‌کند؛ شخصی که مستقیماً در یک اقدام قانونی شرکت دارد.

Payor : (پییز)

بدهکار :

شخصی که بر اساس حکم دادگاه یا یک توافق پولی را پرداخت می‌کند یا باید پرداخت کند.

Peace Bond : (پیس بانڈ)

قرار صلح / قرار آرامش :

حکم دادگاه کیفری مبنی بر اینکه شخص باید صلح و آرامش را حفظ کند و برای مدت مشخصی رفتار مناسب از خود نشان دهد.

Peace Officer : (پیس آفیسر)

مامور صلح :

افسری که برای حفظ و اجرای قوانین و مقررات مشخص در آلبرتا کار می‌کند و حق بازداشت دارد؛ افسر پلیس.

Perjury : (پرزوری)

شهادت دروغ / سوگند دروغ :

جرمی که مربوط به شخصی باشد که عمداً شهادت دروغ می‌دهد پس از اینکه قسم یا سوگند خورده که حقیقت را بگوید.

Plaintiff : (پلینٲٲیف)

خواهان / مدعی / شاکی :

شخصی که شکایت می‌کند یا محاکمه قضایی را بر علیه کس دیگری آغاز می‌کند.

Plea : (پلی)

دفاعیه :

جواب رسمی خوانده در دادگاه قضایی به دادستانی که او را متهم می‌داند. متهم ممکن است اعلام "گناهکاری" کند و قبول کند که مرتکب جرم شده

است و یا ممکن است اعلام "عدم گناهکاری" کند که به معنی رد کردن انجام جرم می‌باشد.

Plea Bargain : (پلی بازگینن)

اقرار به جرم مشروط :

مذاکرات بین متهم (معمولا توسط وکیل او) و دادستان که بر اساس آن دادستان پیشنهاد می‌دهد که محکومیت کمتری را از دادگاه درخواست کند مشروط بر اینکه متهم گناه خود را قبول کند. چنین مذاکره‌ای باید به تائید دادگاه برسد.

Pleading : (پلی‌دینگ)

لوايح (ادعاها و دفاعیات طرفین دعوی) :

اعلام کتبی حقایق و اطلاعاتی که طرفین یک شکایت در مورد ادعاها و دفاعیات خود به دادگاه تسلیم می‌کنند.

Power of Attorney : (پاور آف اتورنی)

وکالتنامه / وکالت :

الف) وقتی که مالک یک ملک شخص دیگری را مسئول می‌کند تا برای آن ملک تصمیم‌گیری کند، چنین قدرتی وکالت خوانده می‌شود.
ب) مدرکی قانونی که به شخصی وکالت می‌دهد.

Precedent : (پرسیدنت)

سابقه (قضایی) / رویه / نمونه :

حکم دادگاهی که به عنوان اجازه برای حل مسائل قانونی در موارد مشابه استفاده می‌شود.

Preliminary Inquiry : (پری‌لیمینری اینکوئیری)

تحقیقات مقدماتی / رسیدگی مقدماتی :

استماع یک دادگاه استانی برای تعیین اینکه آیا مدارک کافی برای دادگاهی کردن متهمی در اقدام به جرم دارد یا خیر. تحقیقات مقدماتی فقط در مورد جرم‌های قابل تعقیب مورد نیاز هستند.

Pre-sentence Report : (پری-سنتنس رپورت)

گزارش پیش از زندان :

گزارش درباره تاریخچه شخصی گناهکار. در جرم‌های قابل تعقیب، قاضی این گزارش را قبل از تصمیم‌گیری برای مدت محکومیت مجرم در نظر می‌گیرد.

Pre-trial conference : (پری ترایل کانفرانس)

ملاقات پیش از دادگاه :

دیداری غیررسمی قبل از دادگاه بین طرفین، قاضی و وکلای دو طرف. هدف این دیدار ابتدا احتمال حل و فصل اختلاف می‌باشد. اگر هیچ نوع احتمال مصالحه وجود نداشته باشد و طرفین تصمیم بگیرند به دادگاه بروند، هدف آماده سازی برای دادگاه می‌باشد. در این جلسه تلاش می‌شود که موضوع اصلی اختلاف مشخص شود، مسئولیت‌ها و حقوق طرفین مشخص شود و مدت دادگاه تخمین زده شود.

Prima Facie : (پریما فسی)

علی الظاهر / در نظر اول / محمول بر صحت :
کلمه ای لاتین به معنی در نگاه اول می‌باشد. این کلمه برای توصیف حالت ظاهری چیزی در نگاه اول به کار می‌رود.

Pro-Bono Services : (پرو-بُونُو سِزُو سِزُو)

خدمات اجتماعی رایگان :
کلمه لاتین برای کار حرفه ای که به صورت اختیاری و بدون هیچ هزینه ای برای شخص یا گروهی از افراد انجام می‌شود، مثل خدمات اجتماعی.

Probate : (پِرُوبِیْنْت)

رسیدگی به امور ماترک و قیمومت / مدرک انحصار وراثت :
مدرک دادگاه که نشان می‌دهد که وصیتنامه به عنوان آخرین وصیتنامه متوفی تائید شده است و شخصی که در وصیتنامه به عنوان قیم شناخته شده است، حق قانونی برای اجرای وصیتنامه و اداره اموال و املاک او را دارد.

Probation Order : (پِرُوبِیْنْشُن اُزْدِرْ)

تعلیق مجازات / حکم مشروط :
حکم یک دادرسی یا قاضی که نشان دهد که خلافکاری که به زندان محکوم شده است تحت نظر مامورین دادگاه آزاد شود تا زمانی که موعد زندان او سرآید.

Proceeding : (پِرُسِیْدِیْنْگ)

جریان دعوی / جریان دادرسی / جریان دادگاه :
عمل یا دوره ای در دادگاه یا نهادی قضائی که برای دریافت راه‌حل‌های قانونی و یا اجرای قانون انجام می‌شود.

Prohibition : (پِرُوهِیْبِیْشُن)

منع :
محدودیت قانونی برای استفاده چیزهایی مثل مواد مخدر یا انجام اعمالی خاص.

Prohibition Order : (پِرُوهِیْبِیْشُن اُزْدِرْ)

حکم منع :
حکم قانونی که انجام عملی را منع می‌کند.

Writ of Prohibition : (رِیْت آف پِرُوهِیْبِیْشُن)

حکم خودداری از اقدام قضایی :
این یک حکم امتیازی و یک راه چاره بسیار خاص می‌باشد. این حکم یک دادگاه عالیتر به دادگاه پائینتر برای متوقف کردن استماع یا رسیدگی به یک پرونده می‌باشد، به دلیل اینکه اختیار قضایی انجام این عمل را ندارد. دستور دادگاه عالی به دادگاه نخستین مبنی بر خودداری از اقدام قضایی (به دلیل عدم صلاحیت یا تجاوز دادگاه نخستین از حدود صلاحیت خود).

Property : (پِرَاپِرْتِی)

اموال و دارائی :

مجموع حقوق و منفعت‌های چیزی که می‌تواند تحت اختیار گرفته شده یا استفاده شود.

Real Property : (ری‌پِرِیْل پِراپِرِیْتی)

اموال غیرمنقول :

زمین و تمام چیزهایی که به آن متصل می‌باشد مثل ساختمان‌ها و درختان.

Personal Property : (پِرِزْنال پِراپِرِیْتی)

اموال منقول / اموال شخصی :

هر چیزی که جزو اموال غیرمنقول نباشد جزو اموال منقول محسوب می‌شود مثل ماشین، جواهرات، پول نقد و غیره. این اموال همچنین به نام chattels هم شناخته می‌شوند.

Prosecute : (پِراسِیْکی‌یوْت)

تحت پیگرد قانونی قرار گرفتن / تعقیب کردن :

شروع یا اجرای جریان قضایی بر علیه شخصی که به گناهی متهم شده است.

Prosecution : (پِراسِیْکی‌یوْشَن)

تعقیب / پیگرد قانونی :

جریان کیفری دادگاهی بر علیه شخصی که به گناهی متهم شده است.

Prosecutor : (پِراسِیْکی‌یوْتِر)

دادستان / مدعی العموم :

وکیلی که از طرف دولت مامور می‌شود کسی که متهم به انجام عمل خلافی شده است را تحت پیگرد قانونی قرار دهد. زمانی که مدعی نماینده دولت باشد، دادستان نام می‌گیرد.

Punitive Damages : (پِیوْنِیْتِیوْ دَمِجِیْز)

جرائم تنبیهی :

مجازات‌هایی که از جبران کردن ساده فراتر می‌رود و برای تنبیه خلافکار اجرا می‌شود.

Q

Quash : (کوئاش)

نقض کردن / ابطال :

باطل کردن چیزی.

R

R v. (name of the defendant) / The Queen v (name of the defendant) :

(آر وِزِز (نِیْم آف دِ دِیفِنْدِنْت) / دِ کوئِن وِزِز (نِیْم آف دِ

دِیفِنْدِنْت)

دولت در برابر (نام مدعی علیه) / ملکه در برابر (نام مدعی علیه) :

در محکومیت‌های کیفری، دولت خلافکار را تحت تعقیب قرار می‌دهد و با عنوان حرف R به آن اشاره می‌شود. R نشان دهنده پادشاه یا ملکه می‌باشد بسته به اینکه در آن زمان چه کسی حاکم باشد. حرف V به معنی در برابر مدعی‌علیه می‌باشد.

Recipient : (رسیپی‌ینت)

دریافت کننده :

در موارد قانون خانواده، کسی که بر طبق حکم دادگاه یا طبق قرارداد پول یا حمایت مالی را دریافت می‌کند یا باید دریافت کند دریافت کننده نامیده می‌شود.

Reciprocating Jurisdiction : (رسیپزوکیتینگ جوریس‌دی‌کشن)

قوانین متقابل :

ایالات و کشورهایی که قرارداد مشترک برای الزام قوانین قضایی، احکام و توافقات حفاظتی در دادگاه‌های دیگر دارند.

Recognizance : (رِگنیزنس)

التزام (نامه) / وجه الضمان / تعهدنامه :

الف) فرمی که شرایط و ضوابط آزادی به قید وثیقه یا حکم صلح را دارا می‌باشد.
ب) تصدیق شخص مبنی بر پذیرش حکمی به این مضمون که در صورتی که شرایط حکم اجرا نشود، شخص باید پولی را به دادگاه پرداخت کند.

Registrar : (رجیسترارز)

مامور ثبت :

شخصی که مسئولیت انجام امور اداره دادگاه را دارد. چنین مسئولیتی معمولاً شامل صادر کردن و پر کردن اسناد دادگاه و حفظ و ثبت سوابق دادگاه می‌شود.

Regulation : (رِگولیشن)

مقررات / آئین‌نامه :

قوانینی که دولت یا نهادهای دولتی در هر سطحی، شهری، استانی و یا فدرال تحت مجوز قانونی اعمال می‌کنند. این قوانین تحت قانون لازم الاجرا می‌شوند.

Relief : (ریلیف)

جبران خسارت :

اصطلاح کلی برای هر نوع جبرانی که یک طرف یک اقدام قانونی می‌تواند درخواست کند و دادگاه می‌تواند قبول کند.

Remand : (ریمند)

اعاده پرونده به دادگاه نخستین :

الف) پس فرستادن یک پرونده به دادگاه پائین‌تری که از آن فراخوانده شده بود، حاوی دستورالعمل‌هایی برای ادامه جریان قضائی.
ب) پس فرستادن یک زندانی یا متهم به بازداشتگاه در انتظار برای بررسی‌های بیشتر دادگاه.

Remedy : (رِمْدی)

جبران کردن / چاره / جبران :
ابزار قانونی برای اجرای یک حق یا برای جبران کردن عمل اشتباه ؛ جبران.

Reply : (رِپَلای)

پاسخ :
جواب یک ادعا.

Rescind : (رِیسینْد)

لغو کردن / فسخ کردن / باطل کردن :
باطل کردن قرارداد بین دو طرف.

Respondent : (رِیسپانْدنْت)

پاسخ گو / خواننده / مدعی علیه :
طرفی که به ادعایی که در دادگاه بر علیه او شده است پاسخ می‌دهد.

Review Board : (رِویو بُوْرْد)

هیئت نقد و بررسی :
(قانون کیفری) هر استان گروهی از متخصصان دارد که هیئت نقد و بررسی نامیده می‌شوند. هیئت نقد و بررسی وظیفه بررسی و نظارت بر حالت‌هایی را دارد که مربوط به متهمی می‌باشد که به دلیل ناتوانی ذهنی یا فیزیکی از نظر قضایی مجرم شناخته نمی‌شود یا قادر به حاضر شدن در دادگاه برای محاکمه نمی‌باشد.

S

Seal : (سِیْل)

مهر و موم کردن :
الف) مهر و موم کردن یا پارافین یا هر نوع چیزی که قادر به نقش انداختن روی یک مدرک باشد.
ب) مهری که توسط محضر روی یک مدرک زده می‌شود و صحت و سقم مدرک را تأیید می‌کند.
ج) نقش روی یک مدرک به عنوان امضای یک ارگان یا هر نوع نهاد قانونی دیگر.

Search Warrant : (سِرْچ وَرِنْت)

حکم تفتیش :
حکم دادگاه که به نیروهای پلیس اجازه ورود و جستجوی یک مکان یا شخص را می‌دهد برای بدست آوردن سندی از یک جنایت انجام شده یا جنایتی که ممکن است انجام شود.

Security : (سِکی‌یوریتی)

تضمین / وثیقه / ضمانت :
چیزی که انجام یک تعهد یا قانون را ضمانت می‌کند.

Security for Costs : (سکی‌یوریتی فُز کاستنُز)

تضمین هزینه دادرسی توسط خواهان :
پولی که از طرف یکی از طرفین دعوی تحت حکم دادگاه نزد دادگاه باقی می‌ماند به منظور استفاده برای پرداخت هزینه‌های طرف مقابلی که در دادگاه پیروز می‌شود.

Seizure : (سیژرُ)

ضبط / غصب :
عمل مالک شدن املاک بدون رضایت و بر خلاف میل مالک تحت حکم دادگاه، بوسیله پلیس یا دیگر ارگان‌های عمومی.

Sentence : (سِنْتِنَسُ)

محکومیت :
تنبیهی که برای کسی که مجرم شناخته شده است در نظر گرفته می‌شود.

Conditional Sentence : (کاندیشنال سنْتِنَسُ)

محکومیت مشروط :
قاضی ممکن است حکم دهد که یک مجرم محکومیت زندان (کمتر از ۲ سال) را تحت شرایط خاصی و تحت نظر مامور دولت در بیرون از زندان بگذراند .

Consecutive Sentence : (کانزکِتیو سنْتِنَسُ)

محکومیت پی در پی :
زمانی که بیشتر از یک محکومیت وجود دارد به محکومیت‌هایی گفته می‌شود که یکی بعد از دیگری به پایان برسد.

Fine : (فاینُ)

جریمه :
جریمه پولی که برای شخصی که متهم به انجام جرم کیفری یا خلاف کوچکتر شده باشد صادر می‌شود.

Imprisonment : (ایم‌پیریزنْمِنْتُ)

زندانی کردن :
بازداشت کردن، در زندان نگه داشتن.

Intermittent sentence : (اینْتِرْمِیتِنْتُ سنْتِنَسُ)

محکومیت متناوب :
محکومیت زندانی که در طی زمانی خاص در زمانهای مختلف کامل می‌شود (معمولا آخر هفته‌ها). تحت قانون قضائی، قاضی محکومیت متناوب را فقط در شرایطی می‌تواند صادر کند که مدت زندان ۹۰ روز یا کمتر باشد. معمولا، دادگاه محکومیت متناوب می‌دهد برای اینکه گناهکار بتواند به شغل یا تحصیلات خود ادامه دهد.

Probation : (پزُوبِیْشِنُ)

حکم تعلیق مجازات :
حکم یک دادرسی یا قاضی که خلافکاری که به زندان محکوم شده است را تحت نظر مامورین دادگاه آزاد می‌کند.

Restitution : (رستیتیشن)

اعاده مال (به صاحب اصلی) :

حکم دادگاه که گناهکار را ملزم به جبران خسارت وارده با پس دادن اصل یا معادل پولی مایملک یا پولی که در زمان جرم آسیب دیده است می‌کند. یا او را ملزم می‌سازد که هزینه تعمیر یا بازسازی مایملک آسیب دیده یا جبران درآمد از دست رفته را بکند.

S

Separation : (سپاریشن)

جدائی / طلاق :

زوجینی که از هم جدا می‌شوند و دستکم یکی از آنها می‌خواهد رابطه را تمام کند.

Separation Agreement : (سپاریشن آگریمنٹ)

طلاق توافقی :

این توافقی بین زوجین می‌باشد که معمولا حاوی حقوق و مسئولیت های زوجین در رابطه با حضانت و دسترسی کودک و مستمری همسر و کودک و همچنین جداسازی اموال زناشوئی بین زوجین می‌باشد.

Several Liability : (سورال لایبیلیتی)

مسئولیت انفرادی :

مسئولیت یک نفر جدای از بقیه.

Sheriff : (شریف)

مامور امنیت دادگاه :

مامورین دادگاه که مسوول اجرای احکام دادگاه، مدیریت و انتقال زندانیان به دادگاه و امنیت دادگاه می‌باشند.

Sine die : (سینه دای)

تا اطلاع ثانوی / تا تاریخ نامعلوم / بدون تعیین تاریخ جلسه بعدی :
کلمه لاتین که به معنی موکول کردن جریان دادگاه به زمان دیگر بدون مشخص کردن تاریخ بعدی می‌باشد.

Solicitor : (سالیسیٹرز)

مشاور :

وکیلی که فعالیت خود را معمولا محدود به دادن توصیه های حقوقی و آماده سازی مدارک رسمی حقوقی می‌کند و معمولا در دادگاه شرکت نمی‌کند.

Solicitor-Client Privilege : (سالیسیٹرز-کلاینٹ پیری ویلیج)

حقوق ویژه مشاور-موکل :

حق موکل درباره اینکه هر نوع مکالمه بین موکل و وکیل در رابطه با پرونده کاملا محرمانه باقی می‌ماند.

Special damages : (إِسْبِشَالُ دَمَجِيزُ)

خسارت خاص :

خسارتی که برای جبران ضررهای مالی قابل سنجش به وسیله گناهکار به فرد زیان دیده داده می‌شود، مثل از دست دادن درآمد، خسارت به مایملک، و هزینه‌های درمان پزشکی.

Special Expenses : (إِسْبِشَالُ اِكْسِپِنْسِيزُ)

هزینه های خاص :

در قانون حمایت از خانواده کانادا، این اصطلاح اشاره به هزینه‌های فوق‌العاده مربوط به نگهداری کودک مثل هزینه‌های فعالیتهای فوق‌برنامه یا مشاوره، ارتودنسی، معاینه چشم و غیره دارد.

Specific Performance : (إِسْبِسیفِیکُ پِرْفُورْمَنَسُ)

اجرای عین تعهد :

چاره‌ای برای نقض قرارداد زمانی که دادگاه به طرفی که تعهدات قرارداد خود را نقض کرده است دستور می‌دهد که بر طبق قرارداد به تعهدات خود عمل کند.

Spousal Support : (إِسْپُوزَالُ سَپُورْتُ)

مستمری همسر :

کمک مالی به همسر قبلی برای کمک به او برای هزینه‌های زندگی. مستمری همسر می‌تواند تحت یک توافق و یا تحت حکم دادگاه پرداخت شود.

Standard of Proof : (إِسْتِنْدَارْدُ آفُ پِروْفُ)

ضابطه و معیار دلیل :

سطحی از دلایل که برای تائیدکردن یک حقیقت در یک دادگاه مدنی یا کیفری مورد نیاز است.

Statement : (إِسْتِیْتَمِنْتُ)

بیانات / اظهارات :

ادعا. اظهارکردن مسائلی به عنوان حقیقت.

Stay of proceedings : (إِسْتِیْ آفُ پِرُوسِیدِینْگُزُ)

توقف محاکمه / تعلیق یا توقف دادرسی :

متوقف کردن جریان دادرسی.

Submission : (سَابْمِیْشُنُ)

اظهاریه / اظهارنامه :

مدرکی که خلاصه حقایق و قوانین مرتبط را از طرف یک طرف دعوی دارد و برای اطلاع دادگاه به دادگاه ارائه می‌شود.

Subpoena : (سَبْپِینَا)

دستور جلب / احضاریه :

حکم دادگاه به وسیله یک رئیس دادگاه مبنی بر حضور یک شاهد در دادگاه.

Summary Conviction Offence : (سَامِرِی کَانُویکْشِنُ آفِینْسُ)

جرم کیفری اختصاری :

جرم‌هایی هستند که از جرم‌های قابل تعقیب اهمیت کمتری دارند چون زندان‌های کوتاه‌تر و جریمه‌های کمتری دارند. حداکثر جریمه یک محکومیت سریع ۶ ماه زندان و جریمه ۵۰۰۰ دلاری یا هر دوی اینها می‌باشد. جریان دادگاه برای محاکمه جرائم کفری جزئی ساده‌تر از جرائم قابل تعقیب می‌باشد.

Summary Judgment : (سامری جاجمینٹ)

حکم اختصاری :

قضاوت سریع دادگاه بر علیه یک شخص و به نفع شخص دیگر بدلیل مقدار مدارک و شواهد موجود، مثلاً بدون جریان قضایی کامل.

Summons (to witness) : (سامینز (تو ویتنيس))

احضار (شاهد) :

حکم دادگاه مبنی بر دستور به حضور فردی که ممکن است اطلاعاتی در مورد موضوع داشته باشد در دادگاه در تاریخ مشخص برای شهادت دادن و جمع آوری مدارک مرتبط با آن موضوع.

Support : (سپرت)

کمک هزینه / مستمری :

در قانون خانواده فراهم کردن کمک مالی برای نگهداری کودک یا زوجه یا همسر قبلی می‌باشد.

Child Support : (چایلند سپرت)

مستمری کودک :

مبلغی که پدر یا مادری که سرپرستی کودک را به عهده ندارد، پرداخت می‌کند تا به مخارج بزرگ کردن کودک کمک کند.

T

Testament : (تستامینٹ)

وصیتنامه :

مدرکی که حاوی شرایط نویسنده برای تقسیم یا واگذاری اموالش بعد از مرگ می‌باشد. این مدرک با مرگ نویسنده قابل اجرا می‌شود.

Testate : (تستیت)

متوفای با وصیتنامه :

کسی که با وصیتنامه معتبر می‌میرد.

Testator : (تستیتیز)

موصی / وصیت کننده / متوفای با وصیت نامه :

کسی که وصیتنامه ای مینویسد، مخصوصاً کسی که می‌میرد و وصیتنامه معتبر از خود به جا می‌گذارد.

Testimony : (تستیمنی)

شهادت یا گواهی به قید سوگند :
شواهدی که از یک شاهد جمع آوری می‌شود که قسم می‌خورد حقیقت را بگوید.

Tort : (تورٹ)

شبه جرم / مسئولیت مدنی / عمل غیر قانونی / ضرر :
شبه جرم خلاف‌های مدنی است که طبق قانون می‌تواند تحت پیگرد قانونی قرار بگیرد. هدف اصلی شبه جرم دادن خسارت به افراد آسیب دیده برای خسارت یا آسیبی می‌باشد که یک نفر به شخص دیگری وارد کرده است.

Transcript : (ترنسکریپٹ)

رونوشت :
ثبت رسمی و کتبی چیزی که در شهادت‌ها در جریان دادگاه گفته شده است.

Trial : (ترایل)

محاكمه / دادرسی :
بررسی قضایی رسمی مسائل قانونی بین طرفین در دادگاه.

Trier of Fact : (تری‌یر آف فکتز)

مستمع :
قاضی یا هیئت ژوری که شهادت‌ها را می‌شنود و حقایق را در دادگاه تعیین می‌کند.

Trust : (تراست)

امانت / مال امانتی / امانی :
تعهد قانونی شخصی که چیزی را برای کس دیگری نگهداری می‌کند.

Trustee : (تراستی)

امین / قیم / امانتدار :
کسی که چیزی را برای شخص دیگری نگهداری می‌کند.

U

Uncontested : (آنکانٹستد)

بلامعارض / اعتراض نشده :
چیزی که طرف دیگر به آن اعتراض نکرده است و یا پرونده‌ای که هر دو طرف با همه مسائل توافق کرده اند.

Undertaking : (آندرتیکینگ)

تعهد کتبی :
یک قول نوشته شده که برای ضمانت انجام عمل خاصی در یک اقدام قانونی پیشنهاد می‌شود.

Undue Hardship : (آندو هاردشیپ)

مشکلات غیرمترقبه :

شرایط خاصی که قسمتی یا کاملاً شخصی را از انجام یک عمل قانونی منع می‌کند. در قانون خانواده مقدار مستمری کودک را می‌توان کم کرد اگر والدین بتوانند به دادگاه ثابت کنند که پرداخت همه مقدار از نظر مالی برای آنها بسیار سخت می‌باشد.

Unexecuted Warrant : (آن اکنزکیوتید ورننت)

حکم اجرا نشده :
حکمی که مامور انجام نداده است.

Unlawful : (آنلافول)

غیر قانونی :
بر خلاف قانون.

V

Valuation date : (ولیوئیشن دینت)

تاریخ ارزش‌گذاری :
تاریخی است که ارزش کامل دارایی زوجین برای تخمین ارزش مالی آن حساب شده است.

Variation : (وری‌یشن)

تغییر :
تغییر حکم دادگاه یا سند قانونی براساس دستور دادگاه.

Vary : (وری)

تغییر دادن :
عوض کردن.

Verdict : (وزدیکنت)

رای هیأت منصفه / حکم :
تصمیم قاضی یا هیئت ژوری پس از دادرسی در دادگاه.

Vexatious Litigant : (وکسیشس لیتیگنت)

منازع ایدائی / منازع بدون دلیل منطقی یا عذر موجه :
کسی که مرتباً در دادگاه حاضر می‌شود بدون اینکه ادعای قانونی داشته باشد که نیاز به حل کردن داشته باشد.

Vicarious liability : (وایگرییس لایبیلیتی)

مسئولیت کارفرما (مسئولیت ناشی از فعل غیر) :
این مسئولیت زمانی به وجود می‌آید که یک طرف مسئول اعمال طرف دیگر شناخته می‌شود. معمولاً این قضیه به مسئولیت یک کارفرما در قبال اعمال کارمند در زمان استخدام مربوط می‌شود.

Victim Impact Statement : (ویکتیم ایمنپکت استیتمینت)

اظهاریه قربانی :
اظهاریه کتبی می‌باشد که در مورد چگونگی اثر جرم بر قربانی است. دادگاه آن اظهاریه را زمانی مد نظر قرار می‌گیرد که قرار است مجازات مجرم مشخص شود.

W

Warrant : (وَرِنْت)

مجوز / حکم :
دستور کتبی مامور قانون یا هر شخص مجاز دیگری که به مامور اجرای قانون دستور می‌دهد مضمونی را دستگیر کند، خانه او را برای شواهد جستجو کند، یا شخصی که احضاریه دادگاه را نادیده گرفته است به دادگاه بیاورد.

Arrest Warrant : (اَرِسْت وَرِنْت)

قرار بازداشت / حکم بازداشت :
مدرکی که یک قاضی یا دادرس صادر می‌کند و به پلیس اجازه می‌دهد شخصی که به جرمی متهم شده است را بازداشت کند.

Search warrant : (سِرْج وَرِنْت)

قرار تفتیش / حکم بازرسی :
حکم دادگاه که به مامور پلیس اجازه می‌دهد وارد منزل شخصی کسی بشود و آن را برای مدرک انجام جرم، صحنه جرم، یا چیزی که پلیس مشکوک باشد می‌تواند به عنوان ابزار جرم استفاده شود جستجو کند.

Withdrawal : (ویثدراول)

صرفنظر کردن :
رها کردن یا ادامه ندادن یک ادعا در جریان قضایی.

Without Notice : (ویتووث نوتیس)

بدون اطلاع :
یک نفر ممکن است به دادگاه برود و حکم قانونی بگیرد بدون اینکه صحبت‌های طرف دیگر را بشنود یا به او اطلاع دهد.

Witness : (ویتنیس)

شهادت دادن / شاهد بودن / شاهد / گواه :
شخصی که اطلاعاتی در مورد موضوعی دارد و در دادگاه سوگند خورده و شهادت می‌دهد.

Writ : (ریت)

حکم / قرار :
مدرک قانونی که قاضی یا هر نهاد دیگری که اختیارات قانونی دارد صادر می‌کند و به مخاطب حکم دستور می‌دهد که بر اساس قانون عملی را انجام دهد یا انجام ندهد.

Y

Young Person : (یانگ پِرسِن)

شخص جوان :
بچه های بین سن ۱۲ یا ۱۷ سال.

Youth Court (Youth Justice Court) : (یوٲ کُرت (یوٲ جاستیس کُرت))

دادگاه جوانان :
دادگاهی برای جوانان که با مسائلی که با قانون در تضاد است سروکار دارد.

Youth Criminal Justice Act (YCJA) : (یوٲ کریمینال جاستیس اکت)

قانون جرائم قضائی جوانان :
این قانونی فدرال است که سیستم جرائم قضائی جوانان را کنترل می‌کند.

ⁱ Shahnaz Shahtoosi is currently a PhD Candidate in Translation Studies in English and French at the University of Alberta. She also has a Bachelor and a Master's degree in English-Persian (Farsi) Translation and Translation Studies from her home country, Iran, and over 14 years of experience in translation and interpretation between the English, Persian, and French languages. She has a great command of both English and French and is a native speaker of Persian. The advantage of knowing these languages as well as having many years of experience and academic knowledge in translation and interpretation has enabled her to translate 4 books into Persian and publish them in Iran. She has also published and presented a range of academic articles on translation and interpretation in International journals and conferences around the world. While she has done translation and interpretation in a wide range of topics and settings, including seminars, media, courts, legal offices, literature, politics, science, and engineering, she is more interested in translation and interpretation in legal, technical and scientific fields and settings.

ⁱⁱ Houry Abrishamkar Esfahani has a bachelor's degree in English-Persian translation and interpretation. She is fluent in English, and a native speaker of Persian (Farsi). She has over 5 years of experience as a translator and interpreter in legal and business environment in Iran, China and Australia. She also has more than 3 years of experience as a freelance translator in Ottawa and Edmonton, and has published 2 books translated from English to Persian in Iran.